



Reconsideration in the Policy of Academic Rank Promotion for Faculty Members of Higher Education Art Institutions

Reza Mahoozi ♦

- **Article Type:** Point of View
- **Vol. 33 | No. 4 | Serial 92 | Jan. 2024**
- **Received:** 2025.07.01
- **Revised:** 2025.09.09
- **Accepted:** 2025.10.12
- **Published Online:** 2025.11.02
- **Pages:** 87-94
- **P-ISSN:** 1027-2690
- **E-ISSN:** 2783-4514

Abstract

The enactment of any regulation concerning professors, students, and, more broadly, higher education and research institutions in the arts-whether regarding artistic production, art pedagogy and research, or the interaction between artists, art institutions, and society-depends primarily on understanding how artists, art instructors, and researchers function, as well as the logic that governs their creative and academic activities. It also requires assessing whether, under current conditions, academic artists, researchers, and institutions benefit from regulations that genuinely reflect the nature of their work.

This paper, without engaging in a comprehensive historical or philosophical exploration of beauty, art, or artistic practice, and without offering an empirical account of artistic activity in Iranian universities and higher art education institutions, addresses these issues from a policy-oriented standpoint. It specifically examines the consequences of flawed policymaking in the arts, with a particular focus on faculty promotion regulations. Based on the distinctive character of artistic work-especially in comparison with other academic disciplines, including the humanities and social sciences-this policy essay proposes alternative frameworks and policy recommendations designed to better align promotion systems with the realities of artistic practice and to foster the advancement of the art domain in higher education.

Keywords

Art, Academia, Policy-making, Faculty Promotion Regulations, Iran, Knowledge.

♦ Professor of Philosophy, Institute for Cultural and Social Studies, Tehran, Iran (Corresponding Author)
Mahoozi.reza@gmail.com
ORCID: 0000-0003-3371-0829

Cite This Paper: Mahoozi, R. (2024). Reconsideration in the Policy of Academic Rank Promotion for Faculty Members of Higher Education Art Institutions. *Rahyافت*, 32 (4), 87-94. (Persian).
DOI: 10.22034/rahyaft.2025.12031.1604



© The Author(s)
Publisher: National Research Institute for Science Policy (N.R.I.S.P)



بازاندیشی در سیاست گذاری ارتقای مرتبه علمی اعضای هیئت علمی مراکز آموزش عالی هنر

◇ رضا ماهوزی

- نوع مقاله: دیدگاه
- دوره ۳۳ | شماره ۴ | پیاپی ۹۲ | دی ۱۴۰۲
- تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۴/۱۰
- تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۶/۱۸
- تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۷/۲۰
- تاریخ انتشار برخط: ۱۴۰۴/۰۸/۱۱
- صفحات: ۸۷-۹۴
- شابای چاپی: ۹۶۰-۲۶۹۰-۱۰۲۷
- شابای الکترونیکی: ۴۵۱۴-۲۷۸۳

چکیده

وضع هرگونه قانونی برای استادان، دانشجویان و به‌طورکلی مراکز آموزش و پژوهش عالی هنر، چه در تولید اثر هنری و چه در مقام آموزش و پژوهش هنر و چه در موضوع ارتباط هنرمندان و این مراکز با جامعه پیرامون، منوط به آن است که نخست بدانیم هنرمند و مدرس و محقق هنر و مراکز هنری چگونه کار می‌کنند و منطق حاکم بر فعالیت آن‌ها چیست و آیا در شرایط فعلی، استادان و هنرمندان و محققان هنر دانشگاهی و سازمان‌های مربوطه از مقرراتی همسو با سنخ راستین فعالیت‌هایشان بهره‌مندند یا خیر؟ این نوشتار، بی‌آنکه درصدد ارائه بحثی جامع و تاریخی درباره سرشت زیبایی و هنر و فعالیت هنری باشد یا حتی تصویری از وضعیت عینی فعالیت هنری در دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی هنر در ایران عرضه دارد، بر آن است تا عطف به برخی مشکلات ناشی از سیاست‌گذاری نادرست در عرصه هنر، به‌ویژه در آیین‌نامه ارتقای استادان این حوزه، از منظری سیاست‌گذارانه به این پرسش‌ها پاسخ دهد و براساس سرشت متفاوت کار هنری با فعالیت‌های آکادمیک دیگر حوزه‌های علمی دانشگاهی، خاصه حوزه علوم انسانی و اجتماعی، در قالب جستاری سیاستی، سیاست‌های جایگزینی را پیشنهاد دهد که به ارتقای حوزه هنر کمک می‌کنند.

کلیدواژه‌ها

هنر، آکادمی، سیاست گذاری، آیین‌نامه ارتقای استادان، ایران، علم.

◇ استاد فلسفه، مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی، تهران، ایران
(پدیدآور رابط)

Mahoozi.reza@gmail.com

ORCID: 0000-0003-3371-0829

استناد به این مقاله: ماهوزی، ر. (۱۴۰۲). بازاندیشی در سیاست‌گذاری ارتقای مرتبه علمی اعضای هیئت علمی مراکز آموزش عالی هنر. *رهافت*، ۳۳ (۴)، صص. ۸۷-۹۴.

DOI: 10.22034/RAHYAFT.2025.12031.1604

ناشر: مرکز تحقیقات سیاست علمی کشور
نویسندگان: © حق مؤلف



مقدمه

این تنوع دیدگاه و این دشواری در تعریف زیبایی و کار هنری، نه تنها تقلیل گرایی و محصور کردن فعالیت هنر و هنرمند در یک یا چند قالب هنری را برنمی تابد، بلکه متناسب با دغدغه نوشتار اخیر، خود مستلزم سیاست گذاری ویژه ای در میدان مراکز آموزش و پژوهش عالی هنر است. این ضرورت آنگاه آشکارتر می شود که فعالیت هنرمند و مراکز عالی هنر را در نسبت با جامعه محلی، دولت، اقتصاد و مضامین دانش - عملی ای همچون اخلاق و دین و سیاست و فرهنگ و روان شناسی و مانند آن ها در نظر بگیریم. در اینجا با تنوع بیشتری از رویکردها درباره مسئولیت اجتماعی هنر و هنرمند، هنر آزاد و مقید، هنر قدسی و هنر دینی و غیردینی، هنر فاخر و عمومی، و هنرهای فردی و گروهی، هنرهای ملموس و دیجیتال و نسبت همه این ها با سازمان های بیرونی و امثال آن ها روبه رو می شویم که سختی سیاست گذاری در این عرصه را دو چندان می کند.

امروزه، در کشورهای متعدد، متناسب با فضای گفتمانی غالب و همچنین متناسب با اهداف و چشم اندازهای کلان تعریف شده و سابقه های فرهنگی و هنری پیشین و ابزارهای رسانه ای موجود، سیاست های متعددی برای سمت و سو بخشیدن به فعالیت های هنری هنرمندان و مدرسان و محققان و آفرینشگران هنری مراکز عالی هنری تعریف شده است؛ سیاست هایی که البته طبق انتظار باید در وهله نخست، رضایت هنرمند و جامعه هنری و خود هنر به عنوان سوژه و ابژه فعالیت هنری را حاصل آورد و در وهله بعد، رضایت ذی نفعان بیرونی. هرچند این دو وضعیت همواره در تعاملی مستمر با هم پیش می روند. با این مقدمات، عطف به پرسش آغازین این نوشتار، یعنی این پرسش که چرا مراکز آموزش عالی هنر باید باشند؟ و برای فعالیت آن ها چه قوانینی می تواند به این مراکز و کنشگران آن اعم از استادان آموزشی و پژوهشی و آفرینشگران هنری و دانشجویان کارآموزشان کمک کند، لازم است اندکی بیشتر درباره ضرورت سیاست گذاری متمایز حوزه هنر متناسب با سرشت متفاوت فعالیت هنری از دیگر فعالیت های آکادمیک سخن بگوییم.

تبیین مسئله: مصائب آموزش و پژوهش و تولید هنری در آموزش عالی ایران

در آموزش و پژوهش و تولید دانشگاهی هنر، استادان و کنشگران یا آموزشی اند یا پژوهشی یا آفرینشگر آثار هنری؛ هرچند وزن این سه دسته یکسان نیست، چنان که آفرینشگران به اقتضای کار تولیدی و فعالیت در کارگاه های هنری، بیش از پژوهشگران اند. معلمان و مدرسان هنر نیز یا در کلاس ها به تدریس نظریه ها و اصول هنر مشغول اند یا در کارگاه ها به آموزش عملی اشتغال دارند. سنخ تولید اثر هنری هم یا فردی است یا گروهی؛ خواه این گروه متشکل از چند فرد معدود باشد، خواه تعدادی کثیر. به رغم این تفکیک، همه اعضای

اجازه دهید به تاسی از اصل معروف لایبنیتس، فیلسوف آلمانی مبنی بر اینکه «دلیل کافی بودن یک چیز چیست؟» پرسیم «دلیل کافی بودن یک دانشگاه یا دانشکده هنر چیست؟». به عبارت دیگر می خواهیم بدانیم اصلاً چرا باید دانشگاه یا دانشکده هنر وجود داشته باشد؟ آیا اساساً هنر پدیده ای آموختنی است و برای آموزش و تعلیم و ترویج آن باید دارای آکادمی باشیم، طوری که اگر آکادمی ای وجود نداشته باشد هنر و هنرمند و حتی مخاطبان آثار هنری متضرر می شوند؟

بیایید فرض کنیم که در یک لحظه، تمامی واحدهای دانشگاهی حوزه هنر در تمام جهان و در ایران تعطیل شود. آنگاه چه اتفاقی خواهد افتاد؟ آیا در نتیجه این تعطیلی، اتفاقی می افتد؟ آیا هنر و هنرمند و مخاطبان اثر هنری متضرر می شوند؟ آیا زیبایی ضربه می خورد؟ آیا چرخندهای از یک مجموعه بهم پیوسته دانشگاهی و آکادمیک از کار می افتد و با این وقفه، کل آن مجموعه از حرکت باز می ایستد؟ یا خیر؟ به این پرسش ها می توان پاسخ های متعددی داد و به تعداد نظریه های فلسفی در باب هنر و نظریه پردازان این حوزه و حتی بیشتر، از زوایای متعددی درباره چرایی وجود آکادمی های هنر، به خصوص از زاویه رابطه هنر و زیبایی با فرهنگ، نظام دانش، جامعه، اخلاق، ذائقه زیبایی دوست انسان، دین و سیاست و صنعت و اقتصاد و چیزهای دیگر سخن گفت که پرداختن به آن ها مجال دیگری می طلبد.

آنچه در اینجا مورد نظر است، خود زیبایی است؛ چیزی که هنرمند و محقق و مدرس و مخاطب هنر بر آن است تا آن را بیابد یا خلق کند و در اثر هنری خود به نمایش درآورد یا احساس خود را به آن ابراز دارد یا آن را آموزش دهد یا حتی آن را در قالب های متعددی به نمایش عموم بگذارد. اما زیبایی چیست و تولید و درک و آموزش و پژوهش آن با کدام قوای ذهنی انسان سروکار دارد؟ و آیا آن گونه که افلاطون گفته است، واقعیتی مستقل از ما — اعم از هنرمند و مخاطبان اثر هنری — دارد که باید آن را ذیل سه وجه اصلی «معرفت، تکنیک و فرم زیبا» تقلید کرد (Plato, 2006, Republic 10)، یا آن گونه که پیروان استتیک مدرن می گویند، صرفاً احساسی خوشایند در ماست (Kant, 2002, part 1 & Mahoozi, 2021). تعریف ها درباره زیبایی و سرشت استتالی یا عدم استتالی آن و حتی درباره موضوعی که باید مورد توجه هنرمند قرار گیرد بسیار زیاد است و به نظریه های کلاسیک هایی چون افلاطون و ارسطو و فارابی و یا مدرن هایی چون کانت و هولدرلین و امثال آن ها محدود نمی شود. تاریخ هنر در جهان و تاریخ فلسفه هنر گویای این تنوع است. این تنوع رویکردها خود گویای سختی پاسخ به این پرسش بنیادین نیز هست که «زیبایی چیست؟»؛ پرسشی که افلاطون نیز در محاورات متعدد خود به صعوبت آن اقرار کرده است: «زیبایی دشوار است».

این سه دسته طبق مقررات بالادستی وزارت عتف از جمله آیین‌نامه ارتقای اعضای هیئت علمی، موظفانند فعالیت تحقیقی هم داشته باشند، زیرا در غیر این صورت نمی‌توانند از مزایای ارتقای دانشگاهی بهره‌مند شوند.

طبیعی است پژوهش در باب زیبایی، به اقتضای صنف‌های متعدد هنری، علاوه بر تفاوت شکلی، از تفاوت‌های فرایندی هم برخوردار باشد. مثلاً، برخی از این پژوهش‌ها مولود کار فردی است و برخی دیگر مولود کار جمعی. علاوه بر این، برخی از این پژوهش‌ها برآمده از فعالیت تجربی و اثر هنری تولید شده هستند و لذا مقتضی طی زمانی معین یا نامعین هستند و برخی، از سنخ پژوهش‌های کتابخانه‌ای‌اند. برخی دیگر از این پژوهش‌ها در ارتباط با کلاس‌های آموزشی، اعم از کارگاهی و غیرکارگاهی انجام می‌شوند و برخی دیگر اساساً مبنایی برای تولید یک اثر هنری‌اند و لذا خروجی آن پژوهش، همان اثر هنری تولید شده است. می‌توان به این اشکال، شکل‌های دیگری را نیز اضافه کرد.

بالین‌همه، نظام ارتقای استادان دانشگاه‌ها و پژوهشگاه‌ها، در قبال این تنوع، خواه در عرصه پژوهش و خواه در عرصه آموزش و آفرینشگری بی‌تفاوت است. چه آنجا که با آیین‌نامه‌ی واحد تمامی علوم و دانشکده‌ها و استادان و فعالیت‌های آکادمیک را همسان می‌بیند و چه آنجا که در خود حوزه هنر هم قائل به هیچ‌گونه تمایز و تنوعی نیست و چه آنجا که برای ارزیابی فعالیت‌های علمی و هنری استادان حوزه هنر در دانشگاه‌ها و پژوهشگاه‌ها، به تنوع مأموریت‌های دانشگاهی این مراکز کمترین توجهی ندارد و سیاست‌های ابله‌ای هم، چنین سمت‌وسویی را دنبال نمی‌کنند. فقدان همکاری و فعالیت مراکز هنری فعال بیرون از دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی با دیپارتمان‌ها و آکادمی‌های هنر در مواردی چون تدریس و تولید هنری و ارزیابی فعالیت‌ها و برپایی نمایشگاه‌ها هم نقیصه دیگری است که نظام‌نامه ارتقای استادان حوزه هنر با آن دست به گریبان است.

اگر بخواهیم بار دیگر به پرسش آغازین این نوشتار رجوع کنیم و بپرسیم چرا مراکز دانشگاهی هنری اعم از دانشکده‌ها و دانشگاه‌ها و پژوهشگاه‌ها باید باشند، و به این پرسش پاسخ‌های متعددی دهیم، آنگاه باید این پرسش را هم مطرح کنیم که آیا با وجود قانون‌های فرادستی‌ای همچون آیین‌نامه ارتقای استادان که سویه‌های متعددی از جمله ماده ۱، ۳ و ۴ آن، عرصه را بر تنوع یادشده و شیوه‌های نیل به هدف و حتی زیست‌بوم فعالیت هنری تنگ می‌کند، چنین مرکزی با فرض تبیین ضرورت وجود می‌تواند اهداف خواسته‌شده را حاصل آورد یا خیر؟ در واکنش به این پرسش، علاوه بر پژوهش‌های فرهنگستان هنر، مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی و مؤسسه تحقیقات و سیاست علمی کشور، چندین پژوهش مستقل غیرسازمانی منتشر شده دیگر (Fathabadi, 2014; Ahmadpoor, 2011) نیز

پاسخ را منفی اعلام داشته‌اند؛ موضوعی که در کارگروه‌های متعدد معاونت آموزشی وزارت عتف و جلسات متعدد شورای عالی انقلاب فرهنگی و شورای تحول علوم انسانی نیز بارها درباره آن بحث شده که در کمترین واکنش ممکن، به قرار گرفتن حوزه هنر در کنار علوم انسانی و اجتماعی و تفکیک این حوزه از حوزه‌های پزشکی و علوم فنی و مهندسی و علوم پایه انجامیده است تا براساس این تفکیک چهارگانه، آیین‌نامه‌ی جدید برای حوزه علوم انسانی و اجتماعی و هنر نگاشته شود.

در تحقیق جامعی که مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی با همکاری نمایندگان دانشگاه‌ها و دانشکده‌ها و پژوهشگاه‌های هنر سراسر کشور انجام داده، شئون متعدد فعالیت‌های آکادمیک استادان این مراکز شناسایی و وجوه مثبت و منفی آیین‌نامه ارتقا در نسبت با آن فعالیت‌ها اعلام شده است. این پژوهش که با عنوان «سیاست‌گذاری هنر در آموزش عالی ایران» منتشر شده، با تمرکز بر مفهوم «زیست‌بوم» و «اکوسیستم» فعالیت‌های هنری، به نقد بندهای متعدد مواد چهارگانه آیین‌نامه ارتقای پرداخته است که هر یک به‌نحوی این زیست‌بوم و اکوسیستم را نادیده گرفته و با حاکم کردن بروکراسی عددگرا ذیل حصارهای تنگ «یک‌ریخت‌گرایی مضاعف»، سبب برهم زدن این اکوسیستم شده‌اند. کوچ گسترده استادان عمدتاً مربی کارگاه‌های آموزشی به سمت پژوهش‌های یک شکل مجلات علمی در کشور، کوچ گسترده استادان صاحب‌نام به بیرون آکادمی و در نتیجه کم‌اعتبار شدن مراکز دانشگاهی در رقابت با مراکز هنری غیردانشگاهی، کاریکاتوری شدن اندامواره هنر در نتیجه اولویت یافتن پژوهش و ماده ۳ آیین‌نامه ارتقا برای برخی رشته‌ها از جمله معماری و شهرسازی و فلسفه هنر و پژوهش هنر، اهتمام نوزیدن جدی استادان به خدمات دانشگاهی (فعالیت‌های غیرآموزشی و غیرپژوهشی) ذیل ماده ۴ آیین‌نامه ارتقا و در نتیجه عدم پیوند انداموار بدنه علمی و اجرایی در جهت ارتقای سازمان، کم‌توجهی به فعالیت‌های هنری بین‌المللی عطف به میزان اهمیت آن، فرهنگ‌زدگی مضاعف زیست دانشگاهی ذیل ماده ۱ آیین‌نامه ارتقا و تفسیر حداقلی از فعالیت فرهنگی متناسب با کدهای یادشده در بندهای این ماده، فردگرایی شدید و کم‌توجهی به فعالیت‌های گروهی و چندرشته‌ای و میان‌رشته‌ای در تولیدات هنری، اهتمام نوزیدن به مأموریت‌گرایی این مراکز متناسب با نیازهای محلی و هنرهای بومی و در نتیجه فقدان ارتباطی دوسویه میان جامعه و دانشگاه، کمیت‌گرایی محل در کیفیت‌گرایی مطلوب در بررسی ارزش تولیدات هنری، اعمال سلیقه‌های شخصی یا اعمال نفوذهای غیرآکادمیک در فرایند ارتقای استادان، و دهها مورد دیگر همچون معطل ماندن کارویژه جامعه‌پذیری دانشگاهی در نتیجه این سیاست‌گذاری تقلیل‌گرایانه، و تقلیل حکمرانی حوزه هنر به سیاست کنترل و هدایت تک‌بعدی فعالیت‌های آکادمیک هنری در چارچوب

آیین‌نامه ارتقا و آیین‌نامه فرصت مطالعاتی دانشگاه و جامعه و صنعت، از جمله مواردی است که بدان‌ها اشاره شده است.

اگر به این واقعیت اذعان داشته باشیم که اساساً فعالیت‌های هنری تولیدی و آموزش و پژوهش آن‌ها، قالب‌ها و اشکال متعددی دارند که نمی‌توان درباره همه آن‌ها با زبان و عبارتی واحد سخن گفت و با متر و معیار واحدی آن‌ها را سنجید، و این را هم قبول داشته باشیم که آموزش برخی قالب‌های هنری، مقتضی صرف وقت‌هایی بسیار متفاوت با اوقات آموزشی و پژوهشی تعریف‌شده در نظام دانشگاهی است، آنگاه به ضرورت سیاست‌گذاری متفاوت هر یک از رشته‌های هنری، آن هم در نسبت با مأموریت‌های متعدد آن‌ها و همچنین در نسبت با رشته‌ها و دانش‌های دیگری که برای فهم و بررسی و اجرای دقیق‌تر فعالیت‌های هنری به کمک می‌آیند، بیش‌ازپیش پی خواهیم برد. دانشگاه‌های فعلی مابسان سازمان آکادمی که بنا به گفته کارل یاسپرس به استاد و محقق کمک می‌کند تا حرفش را بزند و بتواند به حیات علمی‌اش ادامه دهد، ضروری‌اند، اما همین سازمان آکادمیک، باز هم به قول یاسپرس و البته ماکس وبر، قدرت پرواز استاد و هنرمند را از او می‌گیرد و همچون خط تولید کالاهایی مشابه و در اندازه هم عمل می‌کند؛ البته اگر این خط تولید به‌درستی کار کند که چنین نیست. بدین معنا، پرسش باید این باشد که در وهله نخست چکار کنیم که سازمان آکادمیک هنر، کارویژه‌های خود، از جمله حمایت از حیات آموزشی و پژوهشی و تولیدی استادان و دانشجویان و جامعه‌پذیری و مسئولیت اجتماعی آن‌ها را به‌درستی انجام دهد؟ و در وهله بعد، امکان فراوری از سقف‌های شیشه‌ای تعیین‌شده برای استادان ممتاز هنر را فراهم کند؛ استنادی که گاه ممکن است خلاف برخی ضوابط و قواعد تعیین‌شده عمل کنند، همان‌ها که روح دانشگاه‌ها و آکادمی‌های هنر خواهند بود. به این دسته، می‌توان جمعیت کم تعداد نوابغ هنری یا افرادی نزدیک به آن‌ها را هم اضافه کرد که معمولاً در چارچوب سازمان‌های آکادمیک قرار نمی‌گیرند، اما این سازمان‌ها می‌توانند از وجود آن‌ها به اشکالی دیگر بهره‌مند شوند؛ مشروط بر آنکه چنین سازوکاری را در سیاست‌گذاری‌های خود منظور کرده باشند.

حال سخنی چند درباره هنر آزاد و محدودیت‌های نسبی آن بگوییم. درست است که حکومت‌ها و سازمان‌ها حسب نیازها و مطالبات خود، گرایش یا شاخه‌هایی از دانش و هنر را پشتیبانی می‌کنند و آن را بر دیگر جریان‌های رقیب مقدم می‌دارند، اما درست نیست که آیین‌نامه ارتقای استادان، خاصه استادان هنر، براساس ضوابط و استانداردهای سفت و سختی تنظیم و تعریف شود که بعضاً با روح فعالیت هنری - چه آموزشی و پژوهشی و چه تولیدی و آفرینشگری - همان دسته از استادان و هنرمندان همراه با ضوابط و مطالبات نهاد قدرت سیاسی و قدرت‌های پیوسته به دستگاه قدرت سیاسی نیز چندان سازگار نیست. بگذریم از اینکه، به‌رغم دهها دلیل و توجیه برای

وجود روابط نزدیک میان نهاد سیاست و دانشگاه و آکادمی، دانشگاه‌ها و آکادمی‌های هنر باید مستقل از نهاد سیاست باشند تا بتوانند در یک اکوسیستم طبیعی معطوف به زیبایی و سه‌گانه به‌هم‌پیوسته هنر و هنرمند و مخاطب هنری، استادان و دانشجویان هنر را پشتیبانی کنند. در این میان، وضعیت هنر آزاد پیچیده‌تر است. هنر آزاد در فضایی سیاست‌زده و در موقعیتی که نهاد رسمی سیاست بر دانشگاه مسلط است، ممکن است مورد سوء داورى قرار گیرد، چنان که ضوابط متعدد آیین‌نامه ارتقا، از جمله ماده یک و ماده چهار - که معمولاً به‌دلیل به حاشیه رفتن کنشگران حوزه هنر آزاد از این ماده چندان طرفی بسته نمی‌شود - عرصه را بر هنرمندان و مدرسان این حوزه تنگ می‌کند. زیست‌بوم و اکوسیستم دانشگاه‌ها و آکادمی‌های هنر باید از چنان تنوع و انعطافی برخوردار باشند که در آن، امر توضیح‌ناپذیر و آموزش‌ناپذیر، حداقل فهم شود و خیال‌ها را درگیر کند یا آنکه آن چنان باشد که هنرمند آزاد به ترک آن مبادرت ورزد تا در فضایی آزادتر و منعطف‌تر اثر خود را بیافریند. دانشگاه‌ها و آکادمی‌های هنر، اگرچه در نام مشابه دیگر سازمان‌های آکادمیک هستند، اما باید متفاوت با آن‌ها عمل کنند تا مبادا معایب یک سازمان آکادمیک که همگان را هم‌شکل و در یک اندازه و قالب طلب می‌کند، به حذف تنوعات هنری و رویکردهای آزادانه خیال در تولید و بازآفرینی آثار و سبک‌های هنری منجر شود (Jaspers, 2015; Nozari, 2019). تنوعات هنری، به سازمان‌های دانشگاهی هنر روح می‌بخشد. دانشگاه‌ها و آکادمی‌های هنر باید آنقدر انعطاف و گشودگی داشته باشند که بتوانند هنرمندان قاعده‌گریز و چارچوب‌ناپذیری را که می‌توانند همچون روح آکادمی ایفای نقش کنند به‌انحای متعددی پذیرا باشند.

وجه اخیر، همان چیزی است که آکادمی‌های هنر را از انواع آکادمی‌های دانشگاهی، حتی آکادمی‌های حوزه علوم انسانی و اجتماعی متمایز می‌کند. آکادمی‌های هنر، مجال لازم را برای بروز و به نمایش درآمدن هنرمندان فراهم می‌آورند. اینجا عرصه آزادی خیال و آفرینش‌های هنری است؛ آفرینش‌هایی که ممکن است برخی از آن‌ها از چارچوب‌های معمول و هرگونه قاعده و اصول معمول دانشگاهی که براساس محاسبات معمول اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و سازمانی نگاشته شده‌اند فراتر می‌رود.

اما آیین‌نامه ارتقای اعضای هیئت علمی فقط حیات علمی و هنری استادان هنر را درون سازمان دانشکده‌ها و دانشگاه‌ها و آکادمی‌های هنر تحدید نمی‌کند، بلکه کنشگری آن‌ها در ارتباط با بیرون از این سازمان‌ها و به تعبیری دیگر سازمان بیرونی این آکادمی‌ها را نیز تحت تأثیر قرار داده و نوعی ناراضیتی عام را سبب شده است. اگر بار دیگر به پرسش آغازین این نوشتار بازگردیم و بپرسیم چرا دانشگاه‌ها و آکادمی‌های هنر باید باشند، یکی از پاسخ‌ها باید خدماتی باشد که این دانشگاه‌ها و آکادمی‌ها به سازمان‌های بیرونی می‌دهد. عطف به این

موضوع، سیاست‌گذاری برای نحوه فعالیت سازمان دانشگاهی هنر و کنشگران علمی و هنری‌اش از منظر سازمان بیرونی این مراکز باید معطوف به رسالت و مسئولیت اجتماعی دانشگاه‌ها و دانشکده‌های هنر در قبال پایداری و هم‌ترازی بوم‌نظام‌های بیرونی به‌خصوص سیاست و دین و اقتصاد و جامعه و فرهنگ و خانواده و محیط زیست و نهادهای مدنی و حتی قلمرو بی‌پایان اینترنت و فضای مجازی باشد. این ذی‌نفعان بیرونی، که در نسبت با هم وزنی ناهم‌هنگ دارند، از دانشگاه‌ها و آکادمی‌های دانشگاهی هنر انتظار دارند هنر و نظام آموزش و پژوهش هنر متناسب با نیازها و مطالباتشان تنظیم شود تا بدین‌طریق هم به خواسته‌هایشان برسند و هم بر دیگر بوم‌نظام‌های رقیب مسلط شوند و آن‌ها را نیز همچون نظام دانش و هنر استفاده کنند (Mahoozi, 2024; Barnett, 2005).

آیین‌نامه ارتقا به این دو سطح (سازمان درونی و سازمان بیرونی دانشگاه‌های هنر) و تمایزها و ارتباط‌های میان آن‌ها بی‌اعتناست و حتی نمی‌داند که سیاست‌گذاری در این دو عرصه، به‌رغم ارتباط، متفاوت با هم است یا اینکه چگونه باید این دو سطح را در ماده‌های متعدد، به‌خصوص ماده‌های دو و سه و چهار با هم هماهنگ کند. به دیگر سخن، سیاست‌گذاران حوزه آموزش عالی، با یک‌شکل دیدن سیاست‌گذاری در حوزه هنر با دیگر حوزه‌های علمی دانشگاهی و حتی با حوزه محدودتر علوم انسانی و اجتماعی و با نادیده گرفتن تنوعات واقعی در میدان هنر و فرایند واقعی تولید اثر هنری و تربیت متخصص هنر، به این نکته توجه ندارند که سیاست‌گذاری برای مورد نخست، از سنخ وضع قوانین درون‌سازمانی است که در آن باید منطق ویژه فعالیت دانشگاهی، آن هم ویژه هنر و فعالیت‌های متنوع هنری، خواه فردی یا گروهی، در مشورت با خود این دسته از کنشگران (استادان و محققان و آفرینشگران هنر) مبنای تصمیم‌گیری و قانون‌گذاری قرار گیرد و سیاست‌گذاری برای مورد دوم (سازمان بیرونی دانشگاه‌های هنر) از سنخ وضع قوانین بین‌سازمانی است که این رابطه، از سازمانی تا سازمان دیگر متفاوت است؛ چنان‌که رابطه دانشگاه‌های هنر با دولت، که قدرتی بسیار دارد، متفاوت با رابطه آن‌ها با فرهنگ عمومی و خانواده و تجارت و فضای سایر و امثال آن است که هر کدام براساس منطق عملکردی خاص خود عمل می‌کنند. آنچه در سیاست‌گذاری مورد دوم اهمیت دارد و باید همواره مورد توجه قرار گیرد، آگاهی از ضرورت حفظ استقلال آکادمیک دانشگاه‌ها و آکادمی‌های هنر در مواجهه با هرگونه سازمان بیرونی است که معمولاً در برقراری ارتباط، میل به نفوذ و سلطه دارند. در نهایت، دانشگاه‌ها و آکادمی‌های هنر باید مکان فعالیت آزادانه هنرمندان و مدرسان و معلمان هنر باقی بمانند. در این اکوسیستم آزاد و تضمین‌شده است که خیال هنرمند و هنر آزاد و دیگر اقسام هنر می‌توانند مجالی برای بروز خلاقانه بیابند.

آیین‌نامه فعلی و احتمالاً آتی ارتقای اعضای هیئت علمی هنر، نه‌تنها حوزه هنر را متفاوت با دیگر حوزه‌های علمی منظور نکرده و نمی‌کند، بلکه با ترویج فردگرایی و پژوهش‌محوری و سرمدوزی و شتاب‌کاری، تیشه‌ای محکم بر ریشه فرایند آفرینشگری هنری و حتی آموزش‌ها و پژوهش‌های هنری، که بعضاً فعالیت‌هایی تجربی و میدانی‌اند و از طیف بسیار متنوعی برخوردارند، خواهد زد. استقلال، آزادی، تنوع، مأموریت‌گرایی، ارتباط با هنرهای محلی و بومی، توسعه تعاملات علمی و هنری منطقه‌ای و بین‌المللی، پرهیز از تعجیل و شاگردپروری از جمله لوازم زیست‌بوم قابل قبول فعالیت هنری در دانشگاه‌ها و دانشکده‌ها و پژوهشگاه‌های هنری است. بدون چنین لوازمی و بدون قوانینی که این لوازم را فراهم و تضمین و پشتیبانی کنند، نمی‌توان انتظار تربیت نسل‌های خلاق هنری و تولید آثار فاخر و برجسته هنری داشت. زیست‌بوم ویژه هنر، نه‌تنها باید سنخ متفاوت فعالیت‌های هنری را پشتیبانی کند، بلکه باید تنوع محصولات هنری تولیدشده و شیوه‌های متعدد تعامل استاد و محقق و آفرینشگر هنر با هم‌تایان و سازمان مربوطه و جامعه محلی و ملی را نیز پشتیبانی کند تا بیگانگی‌ای میان ذهنیت هنرمند و زندگی هنری اصیل او با رفتارهای سازمانی و فضایی که در آن فعالیت می‌کند وجود نداشته باشد؛ همان چیزی که هنر و هنرمند به آن نیاز دارد و آکادمی را برای پشتیبانی از همین لحظات انتخاب کرده است. در غیر این صورت، هنرمند فضای بیرون از دانشگاه و آکادمی دانشگاهی را ترجیح خواهد داد و به آنجا کوچ خواهد کرد. آکادمی‌های دانشگاهی هنر به همین دلیل باید باشند تا امکان فعالیت هنری را برای هنرمند فراهم سازند نه آنکه او را به کوچ و مهاجرت سوق دهند.

براساس دوگانه بالا، دانشگاه‌ها و دانشکده‌های هنر به‌عنوان نهادهایی آکادمیک، ضمن برخورداری از استقلال درون‌سازمانی و تضمین آزادی آکادمیک کنشگران علمی و هنری، باید رابطه‌ای وثیق اما آزاد با بوم‌نظام‌های بیرونی نیز داشته باشند تا بتوانند در عین فهم مطالبات آن‌ها و حاضر آوردن این مطالبات درون گروه‌های علمی و برنامه‌های آموزشی و پژوهشی و عملی و تولیدی خود، نظام‌های قدرتی که مایل‌اند دیگر بوم‌نظام‌ها را تحت سلطه خود آورند، به زبان هنر نقد کنند و برای هم‌ترازی و هماهنگی و تعادل پایدار میان آن‌ها راهکارهایی ارائه دهند؛ مسئولیتی بزرگ که تعریف و اجرای آن می‌تواند پیونددهنده آکادمی و جامعه و محیط زیست در معنای عام باشد. تحقق این مسئولیت، همانا پاسخی دیگر به پرسش چرایی وجود آکادمی‌های هنر است؛ درست همان‌گونه که دیگر نهادهای آکادمیک چنین رسالتی دارند. باین‌همه، بار دیگر باید تأکید کرد که رابطه آکادمی‌های دانشگاهی هنر با سازمان‌های بیرونی ممکن است از بنیاد با رابطه دیگر دانشکده‌ها و دانشگاه و رشته‌های دانشگاهی با همان سازمان‌ها متفاوت باشد. فعالیت هنرمند و سرشت هنر، از

اساس متفاوت با فعالیت آکادمیک دیگر دانشمندان و تولیدات علمی آن‌هاست، زیرا هنرمند از قوه متخیله بیش از قوای معرفتی فنی و مفهومی (فهم و عقل) استفاده می‌کند، هرچند این دو قوه را نیز برای به عینیت درآوردن طرح خیال خود در گام نهایی به خدمت می‌گیرد. همه این‌ها چنان‌که پیش‌تر هم گفته شد، مقتضی آزادی هنرمند، آزادی سازمان‌های هنری و تنوع‌بخشی به مأموریت‌های دانشگاه‌ها و دانشکده‌ها و پژوهشگاه‌های هنر است. این تنوع‌بخشی هم به اقتضای زیست‌بوم ویژه هنر نمی‌تواند امری ابلاغی و از بالا به پایین باشد، بلکه باید امری انتخاب‌شده توسط خود استادان و کنشگران مستقر و همکار این مراکز در نسبت با نیازهای محلی و در تعامل این مراکز دانشگاهی با سازمان‌های آکادمیک هم‌جوار و مشاور در منطقه و در سطح بین‌الملل باشد.

بیش از آن باید توجه داشت که سازمان درونی و بیرونی دانشکده‌ها و آکادمی‌های هنر در هر منطقه جغرافیایی و متناسب با نوع اهداف و نظام انتظارات درونی و بیرونی، هویت و کارویژه‌های خاص خود را دارد که باید در تمامی قوانین و نظام‌نامه‌ها، به‌ویژه در آیین‌نامه ارتقای استادان به آن توجه شود. این موقعیت‌مندی، سیاست‌گذاری در حوزه هنر دانشگاهی را با سطحی دیگر از پیچیدگی روبه‌رو می‌کند؛ پیچیدگی‌ای که فهم و تبیین آن مقتضی تنوع، مکان‌مندی و انعطاف در حکمرانی‌های متعدد دانشگاهی است. هنرهای بومی و محلی در ایران از پراکنش جغرافیایی متنوعی برخوردارند که براساس همین پراکنش، دانشگاه‌ها و آکادمی‌های هنر متعددی تأسیس شده است. تعهد این مراکز به جغرافیای هنری پیرامون و عمل به شئون سازمان بیرونی این سازمان‌ها مقتضی حکمرانی‌های متعدد به‌خصوص در مفاد آموزشی و پژوهشی و کارگاهی و نوع تعامل با هم‌تایان آن‌ها در داخل و خارج کشور است (Iranian Academy of Arts, 2023).

توجه به این تنوع و مأموریت‌های متعدد از آن‌رو ضروری است که امروزه برخی مصائب حوزه هنر در دانشگاه‌ها و پژوهشگاه‌های ایران، نه‌تنها ناشی از فقدان التفات به زیست‌بوم ویژه و متمایز هنر و نبود منطقی ویژه این مراکز در جهت هدایت فعالیت‌های درون‌دانشگاهی خود از یک‌سو، و نفوذ و سلطه منطق عملکردی نهادهای بیرونی بر دانشگاه‌های کشور به‌طور کلی و دانشگاه‌ها و دانشکده‌های هنر به‌طور خاص از سوی دیگر است، بلکه یک‌ریختی حاکم بر آکادمی‌های هنر مجال تنوع را از این مراکز گرفته است، تا آنجا که در بسیاری از موارد نمی‌توان رابطه‌ای میان آموزش و پژوهش هنر در این مراکز با جامعه محلی یافت یا شاهد رابطه‌ای معین میان آن‌ها و کارگاه‌های تجربی هنرهای محلی و سایت‌های باستان‌شناسی و گردشگری و هنرهای بزرگ و کوچک این مناطق بود. بدین معنا ما با دو نوع فقدان استقلال در مراکز آموزش عالی هنر در ایران روبه‌رویم؛ فقدان استقلال ناشی از تسلط همه‌جانبه نهادهای سازمان‌های غیرآکادمیک بر دانشگاه‌ها

به‌طور کلی و بر دانشگاه‌های هنر به‌طور خاص و فقدان استقلال محلی ناشی از یک‌ریختی مضاعف این نهادها.

نمودهای متعدد این فقدان استقلال در هر دو سطح را می‌توان به‌نحو مشخصی در آیین‌نامه ارتقا مشاهده کرد. طبیعی است در چنین شرایطی نمی‌توان شاهد بالندگی هنر در سازمان درونی دانشگاه، و ایفای نقش‌های متعدد آن در هیئت سازمان بیرونی و برقراری ارتباط با بوم‌نظام‌های بیرونی و تحقق مسئولیت اجتماعی استادان و سازمان‌های آکادمیک هنری بود (Mahoozi, 2023; Mahoozi & Morovat, 2024).

نتیجه‌گیری

سیاست‌گذاری برای حوزه هنر در آموزش عالی ایران به‌طور کلی و وضع مقررات ارتقای استادان دانشگاه‌ها و دانشکده‌های هنر به‌طور خاص باید عطف به زیست‌بوم سازمان درونی و بیرونی این حوزه انجام گیرد. این قوانین در گام نخست باید بین منطق فعالیت درون‌آکادمی و منطق فعالیت برون‌آکادمی این سازمان (دانشگاه‌ها و دانشکده‌های هنر) توازنی برقرار سازد تا بتواند هم تمایز کار هنری با دیگر فعالیت‌های آکادمیکی را که دیگر دانشکده‌ها و دانشمندان به آن اشتغال دارند برجسته سازد و هم مانع از تحمیل منطق عملکردی سازمان‌های غیردانشگاهی بر عملکرد دانشگاه‌های هنر شود. در گام بعد، این قوانین باید تنوع هویتی و مأموریتی دانشگاه‌ها و پژوهشگاه‌های هنر را به رسمیت بشناسد تا مانع از یک‌ریختی مضاعف شود. بر این اساس، این قوانین باید هم‌زمان هم به کنشگری استادان و کلیت سازمان آکادمی‌های هنر براساس منطق ویژه خود توجه داشته باشد و از آن صیانت کند و هم مانع از هرگونه استیلای سازمانی نهادهای بیرونی بر سازمان درونی دانشگاه و تضعیف و تعلیق کنشگری آزادانه سازمان آکادمیک هنر و کنشگران حرفه‌ای آن، اعم از استاد-مربی‌ها، استادان آموزشی، کارگاه‌ها و پژوهش‌های آن شود و هم تنوع و انعطاف آکادمیک را در مواجهه با بوم‌نظام‌های بیرونی را برتابد و تلاش کند با آن‌ها براساس اقتضائات محلی و منطقه‌ای برخورد کند.

متأسفانه سیاست‌های ابلاغی سراسری برای حوزه هنر و از این میان، آیین‌نامه ارتقای استادان فعلی و آتی به‌دلیل یک‌ریخت‌گرایی مضاعف و منظور کردن حوزه هنر ذیل نظام علمی و دانشگاهی کشور به‌طور کلی و حوزه علوم انسانی و اجتماعی به‌طور خاص و نادیده گرفتن تمایزات آن از دیگر حوزه‌های نظری و تجربی و علوم پایه و بالینی، نه‌تنها به منطق کنشگری درون‌سازمانی حوزه هنر ضربه زده، بلکه ارتباط دانشگاه‌ها و دانشکده‌ها و پژوهشگاه‌های هنر با بوم‌نظام‌های بیرونی را نیز به‌نحو دستوری و حداقلی و کاریکاتوری درآورده و حتی راه را بر استیلای آن سازمان‌ها بر مراکز هنری فوق

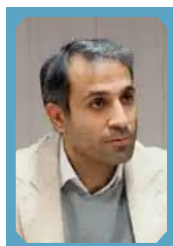
هموار کرده است.

سیاست‌گذاران حوزه هنر باید توجه داشته باشند که نقطه کانونی پیوند میان دو سطح سازمان درونی و بیرونی دانشگاه‌های هنر، فاهمه و زبان و منش استادان و دانشجویان هنر است نه فرم‌ها و قوانین صوری. این فهم و زبان مشترک، در فضای گفت‌وگویی حاصل می‌آید که خود محصول اجتماعات علمی و هنری‌ای است که در نتیجه پیوند طبیعی میان هنر درون آکادمی و هنر بیرون از آکادمی، و این دو با فضاهای هنری جهانی برساخته می‌شود. این برساخته که پیوندهای ظریفی با بوم‌نظام‌های بیرونی و نظام انتظارات و دغدغه‌ها و مطالبات آن‌ها دارد، از طریق اجتماعات علمی و هنری به میدان دانشگاه وارد می‌شود و به‌نحو کاملاً طبیعی و از پایین به بالا، به موضوعات مورد توجه دپارتمان‌ها و

اعضای هیئت علمی و کنشگران دانشگاهی ارتقا می‌یابد. بنابراین، این فرایند طبیعی است که محرک و راهنمای آکادمی‌های هنر به‌سمت سنت یا تجدد یا پیوندهای نسلی و محیط زیست و اقتصاد و سیاست و مذهب و جامعه و هر چیز دیگر است، نه توصیه‌ها و دستورهای رسمی ابلاغی و آیین‌نامه‌ها و شیوه‌نامه‌های رفتاری و تدریسی و پژوهشی. هنر حوزه‌ای کاملاً متفاوت با دیگر حوزه‌های علمی است و از این‌رو کنشگران و محصولات آن را نمی‌توان در چارچوب‌های از پیش موجود و در قالب موازین نامنصف سازمانی و بروکراتیک و بخشنامه‌ای محدود کرد. این سخن بسیار مهم ما را متوجه نوعی از فعالیت تولیدی و علمی می‌کند که از اساس مغایر با ارزیابی صرفاً کمی است که باید در نوشتاری دیگر در باب آن سخن گفت.

References

- Ahmadpour, A.F. (2011). *Development of the cultural strategic plan of Ferdowsi University of Mashhad*. Retrieved from: <http://farhangi.um.ac.ir/portal/index.php?q=manager>
- Barnett, R. (2018). *The ecological university: A feasible utopia* (S. Bastani, & Rahmani, J., Persian Trans.). Tehran: Cultural and Social Studies Research Institute Publications. (Persian)
- Fathabadi, J. (2014). Attitude of faculty members of Tehran Universities towards the cultural activities of the faculty members based on the new regulations for the faculty members' promotion. *Journal of Iranian Cultural Research*, 7(2), 97-116. (Persian)
DOI: 10.7508/ijcr.2014.26.005
- Iranian Academy of Arts. (2023). *Suggestions of the Academy of Arts of the Islamic Republic of Iran for revising the regulations for the promotion of faculty members of the Art Department*. Tehran: Iranian Academy of Arts. (Persian)
- Jaspers, K. (2015). *The idea of the university* (M. Parsa, & M. Parsa, Persian Trans.). Tehran: Qoqnoos Publications. (Persian)
- Kant, A. (2002). *Critique of judgment* (A. Rashidian, Persian Trans.). Tehran: Ney Publications. (Persian)
- Mahoozi, R. (2021). *The place of beauty and the power of judgment in Kant's Critical Philosophy*. Tehran: University Publishing Center. (Persian)
- Mahoozi, R. (2023). A philosophical and social analysis of the role of higher education charities in realizing academic independence and social responsibility of university. *The Quarterly Journal of Western Philosophy*, 2(4), 73-94. (Persian)
- Mahoozi, R., & Morovat, A. A. (2024). Ecological university: A feasible utopia: A methodological analysis. *Quarterly Journal*, 24(2), 81-107. (Persian)
DOI: 10.30465/CRTLS.2024.39944.2509
- Nozari, H. A. (2019). *Max Weber and the modern university*. Tehran: Institute for Social and Cultural Studies.
- Plato. (2006). *Collection of Works* (R. Kaviani, & M. H. Lotfi, Persian Trans.). Tehran: Kharazmi Publications. (Persian)



رضا ماحوزی

استاد مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی و دارای دکترای فلسفه است. حوزه‌های اصلی پژوهش و تدریس ایشان شامل فلسفه دانشگاه، فلسفه علم و فلسفه هنر می‌باشد. آثار و پژوهش‌های او عمدتاً به بررسی مبانی معرفتی، فرهنگی و نهادی دانشگاه و علم در ایران معاصر می‌پردازد. وی همچنین در زمینه نسبت میان فلسفه و فرهنگ دانشگاهی نقش فعالی دارد.

